



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲؛ فاکس: ۸۸۸۸۰۷۱۹؛ تلفن اگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۲۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۸ اذان مغرب ۲۰:۰۷ اذان صبح فردا ۴:۵۷
طلوع آفتاب ۶:۲۷

روزنامه شترق

شنبه ۲۹ مرداد ۱۳۹۰ ۱۹ رمضان ۱۴۲۲ ۲۰ آگوست ۲۰۱۱ هجری قمری ۲۰۰۷ شماره ۱۲۲۴ شماره ۱۲۲۴ صفحه ۴۰۰ صفحه ضمیمه

فرهنگ زمان ما

تام و جری و صلح و صفا

نگاهی به فیلم «سالی دیگر» مایک لی



روبرت صافاریان

■ آخرین فیلم مایک لی، فیلمساز شهیر انگلیسی، از سوی منتقدان ایرانی با تحسین پذیرفته شده است. بدون تردید مایک لی فیلمساز بزرگی است که با مهارت بسیار زندگی قهرمانان خود را به تصویر می‌کشد و با بازی‌ها و میزاسن‌های استناده داستانش را تعریف می‌کند. اینکه آدم‌ها ملموس و باورپذیرند و قصه‌هایش تأثیرگذار، همه قبول و به جای خود درست اما دو، سه موضوعی که می‌توان درباره آنها بحثی انتقادی با نگاه‌های گوناگون را آغاز کرد:

نکته نخست که بیشتر منتقدان به آن توجه کرده‌اند این است که دو قهرمان اصلی فیلم، زن و شوهر مسنی هستند که در آستانه سالمندی قرار دارند اما هنوز کار می‌کنند، انگار جزیره‌ای از ثبات و تعادل هستند در جامعه‌ای که بیشتر آدم‌هایش در بدبختی غرق‌اند. طرفداران فیلم می‌گویند فیلمساز متوجه این مساله بوده و با انتخاب نام شخصیت‌های کارتون تام و جری برای آنها، به شیوه‌ای اروتیک (طعنه‌آمیز) به همین نکته اشاره می‌کند. اما آیا مایک لی می‌خواهد بگوید این زن و شوهر خیال می‌کنند خوشبختند؟ به نظر نمی‌رسد. فیلمساز به ما می‌گوید که این دو به نوعی تعادل رسیده‌اند: همین‌طور فرزندشان. در زندگی آنها بچران نیست، در روابط آنها با پسر و عروس‌شان هم همین‌طور. آنها قهرمانان نمونه این فیلم هستند که باقی آدم‌هایش در دنیایی آکنده از درد و فقر و عدم تعادل روانی زندگی می‌کنند. تام و جری محیط‌زبستی هستند، در زندگی زناشویی‌شان مرد کار آشپزی را بر عهده دارد (یعنی از تعصبات ضدزن بری است)، به مهاجران کمک می‌کنند، به زنان به بن‌بست رسیده مشاوره روان‌پزشکی می‌دهند و در برابر ناملایمات خود را گم نمی‌کنند. به استثنای یکی، دو جا (برخورد زن با مری و برخورد مرد با برادرزاده شاکای و پروتئش) از موضع نزاکت و تسلط بر اوضاع خارج نمی‌شوند. راستش من با آن برادرزاده، آن پسر وحشی، بیشتر احساس همدلی می‌کنم تا با این زن و شوهر و روابط کسل‌کننده‌شان. زن و شوهری که برخلاف تام و جری، موش و گریه‌ای که دایما با هم در جنگ و گریزند، هیچ مسالهای با هم ندارند. این را هم بگویم که فیلم جز این اشاره به تام و جری طنز دیگری ندارد. خانواده خوشبختش را با نگاهی سرد و بی‌رحم زیر ذربین نمی‌گذارد. شوخی‌های عروس جدید خانواده درباره مری یا شوخی‌های مادر و پسر خانواده با پدر در این‌باره که کارش سواج کردن زمین است، بیشتر بر تعادل و صمیمیت خانواده شهادت می‌دهند تا به وجه پنهانی بر این روابط انگشت بگذارند. در طول فیلم، ما شاهد همراهی فیلمساز با این خانواده هستیم تا نگاه بافاصله و انتقادی به آن. «سالی دیگر»، دست‌کم در مورد خانواده‌ای که در کلون اصلی فیلم قرار دارند، بسیار دور است از مشاهده دقیق و تیزبینانه‌ای که چیزی ورای روابط ظاهری را به ما نشان دهد.

و اتفاقاً این نکته بعدی است. فیلم درباره شخصیت‌هایش حرف فداگیر کننده‌ای ندارد. همین است که هست. دو گروه آدم داریم. آنها که بر زندگی خود مسلط‌اند و اکثریت که بدبخت‌اند. این آدم‌های خوشبخت، البته سرد نیستند نسبت به درویرشان، الکی خوش نیستند و نمی‌توانند با وجود بدبختی فراگیر احساس خوشبختی کنند. اما درگیر ماجراها نیستند و به همین دلیل برای اینکه در کلون فیلمی قرار بگیرند اصلاً آدم‌های مناسبی نیستند. آدم‌های بدون بحران‌اند. هیچ اشکالی ندارد. خوش به حال‌شان. اما برای هرچه مناسب باشند، برای اشغال جای قهرمانان اصلی یک اثر دراماتیک مناسب نیستند. مگر اینکه نشان دهیم خوشبختی‌شان کاذب و ظاهری است. اما تام و جری ما از این دست نیستند.

کوتاه کوتاه

«جدایی نادر از سیمین» در جشنواره فیلم نیویورک

■ فیلم سینمایی «جدایی نادر از سیمین» به کارگردانی «اصغر فرهادی» برای بخش اصلی چهل‌ونهمین دوره جشنواره فیلم «نیویورک» انتخاب شد. چهل‌ونهمین جشنواره فیلم نیویورک که امسال از سی‌ام سپتامبر تا ۱۶ اکتبر (۸ تا ۲۴ مهرماه) برگزار می‌شود، میزبان آثار سینمایی متعددی در زمینه‌های داستانی، مستند، تجربی و انیمیشن است که «جدایی نادر از سیمین» هم به عنوان نماینده ایران در این رویداد هنری شرکت می‌کند.

«روزگار دلقک دیوانه» دیوید لینچ منتشر می‌شود

■ «دیوید لینچ» کارگردان سینما، آلبوم موسیقی خود را به زودی منتشر می‌کند. نام این آلبوم موسیقی «روزگار دلقک دیوانه» است که شامل گیتارنوازی و خوانندگی لینچ است. علاقه‌مندان در این آلبوم ۱۴ ترانه اصل را با صدای این کارگردان خواهند شنید.

شرق: در ایران که از نویسندگی آبی برای نویسنده جامعه‌ات گرم نمی‌شود اما این دلیل نمی‌شود که نویسندگان و شاعران دیگر دنیا هم مانند ایران مجبور باشند به هزارویک در زنند و آخر روز هم سر گرسنه به بالین بگذارند. شاهدمثال ادعای عجیب نویسنده پولدار هم نشریه فوربس است که در تازه‌ترین فهرست خود پردرآمدترین نویسندگان دنیا را براساس درآمد آنها در سال گذشته رتبه‌بندی کرده است. شاید با خודتان بگویید نفر اول جی‌کی رولینگ است با سری کتاب‌های هری‌پاتر! اما در آشتباه هستید، بر اساس این گزارش جیمز پترسون، نویسنده رمان‌های تریلر و جنایی با ۸۴ میلیون دلار (۵۰/۹ میلیون پوند) پردرآمدترین نویسنده دنیاست. پترسون ۶۴ساله که نویسنده بسیار پرکاری است سال گذشته ۱۰ کتاب منتشر کرد که این ۱۰ کتاب بخشی از قرارداد او با انتشارات هُچت برای نوشتن ۱۷ جلد کتاب است. قراردادی که ارزش آن ۱۵۰ میلیون دلار (۹۰/۷ میلیون پوند) تخمین زده شده است.

ممکن است پترسون چندان معرف حضورتان نباشد اما دانیل استیل را حتما می‌شناسید، این نویسنده رمان‌های احساسی پر فروش که کتاب‌هایش در ایران هم با استقبال زیادی روبه‌رو، برآمد درآمد ۳۵ میلیون دلار (۲۱/۲ میلیون پوند) در فاصله ماه می ۲۰۱۰ تا آوریل ۲۰۱۱ در رتبه دوم این فهرست قرار دارد. رده سوم پرفروش‌ترین‌ها را استفن کینگ، سلطان ادبیات وحشت در اختیار دارد. این نویسنده خلاق با درآمد ۲۸ میلیون دلار (۱۶/۹ میلیون پوند) در رتبه سوم ایستاده است.

تغییر

خودکشی

گذشته و تا سرحد جوامع با نرخ بالای خودکشی رسیده است. در سال‌های اخیر بیشترین میزان افزایش تعداد خودکشی در جمعیت تا ۲۵ تا ۳۴سال گزارش شده است. مقایسه نرخ خودکشی ایران با دیگر کشورهای منطقه نشان می‌دهد ایران بالاترین نرخ خودکشی در منطقه را دارد.

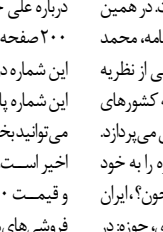
اگرچه خلق آویز کردن شایع‌ترین روش به کار برده شده توسط مردان برای خودکشی است اما در زنان روش خودسوزی شایع‌تر گزارش شده است. بر اساس آمار منتشر شده از سوی مرکز پزشکی قانونی تهران نیز روش‌های شایع در مردان به ترتیب، دارآویختگی، دارو و سموم و اسلحه گرم و در زنان دارو و سموم و خودسوزی بوده است. خودسوزی یکی از روش‌های کمتر شایع در کشورهای پیشرفته است که در کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر ایران از روش‌های شایع محسوب می‌شود. نتایج یک تحقیق نشان می‌دهد ۲۷درصد از کل خودکشی‌ها در ایران از طریق خودسوزی انجام شده که ۷۱درصد از آنها را زنان تشکیل می‌دهند. نتایج برخی از تحقیقات دیگر نیز این موضوع را تأیید کرده و نشان می‌دهند که خودسوزی، روش مرسوم‌تر خودکشی در زنان به ویژه در استان‌های ایلام، کرمانشاه و لرستان است. همچنین خودسوزی در مناطق روستایی، استان‌های مرزنشین، استان‌های جنگ‌زده و مناطق کردنشین شیوع بیشتری داشته است.

موارد خودکشی در ایران در آستانه بحران قرار دارد، به علاوه در برخی مناطق از مرزهای بحرانی نیز گذشته است، اگرچه عوامل کلان اقتصادی اجتماعی سهم بسزایی در بروز و شیوع خودکشی دارند که به سادگی امکان اصلاح و کنترل آنها وجود ندارد، اما می‌توان با تدوین و اجرای برخی برنامه‌های سلامت روان از شدت آلام و رنج‌ها کاست و جامعه را برای مواجهه با زندگی سخت و دشوار آماده‌تر کرد.

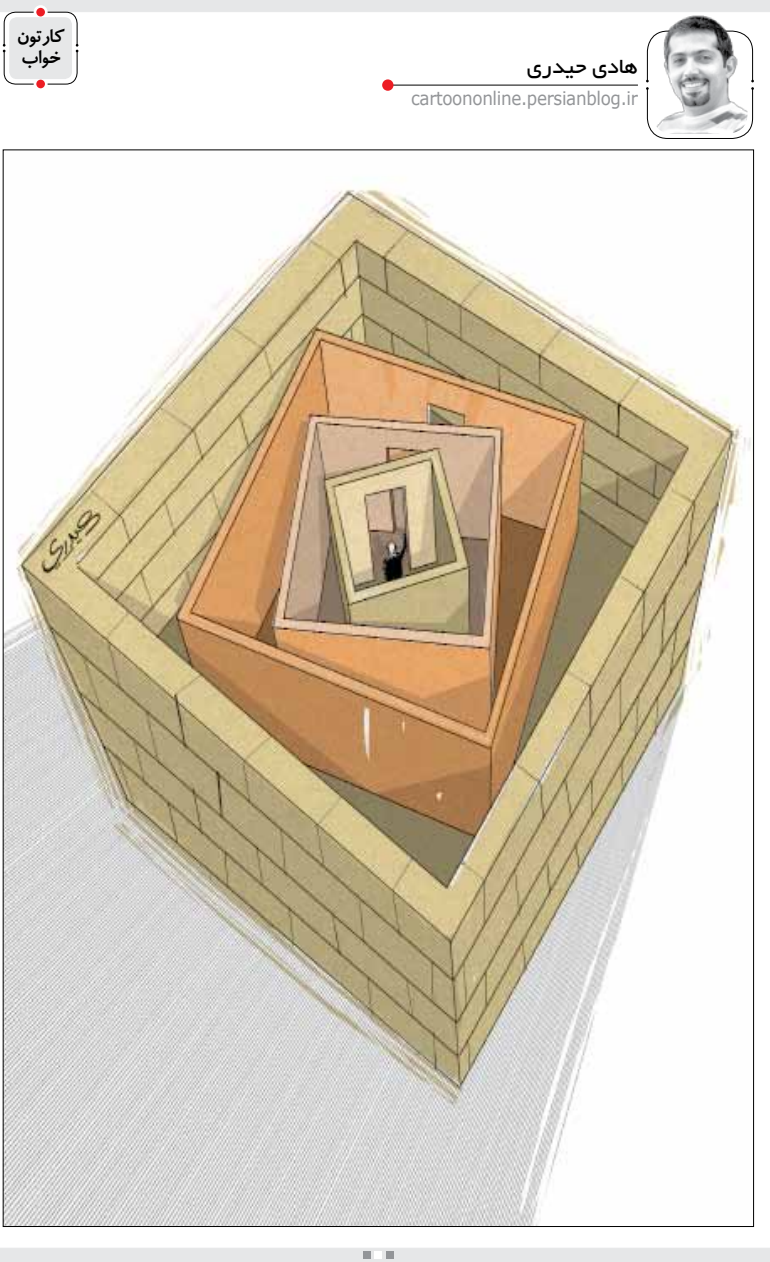
برداشت آخر

هاشمی و خاطراتش در «مهرنامه»

ستایش آخوند: در نسبت روحانیت و مشروطیت، تاریخ ادبیات: شعر وطنی، تاریخ معاصر: نهضت قلمی، ملیت: علم سیاست، دموکراسی دینی در ترکیه، تاریخ جهان: اسطوره‌زدایی از آنتونرک، حقوق بشر: جهانی شدن حقوق بشر، علم اقتصاد: نظریه، مقاله‌ای از داریوش آشوری می‌خوانیم با عنوان «درد فواید لغت‌بازی» که پاسخی است به سیدجواد طباطبایی و آنچه به گفته آشوری نبش و کیدابهایی است که اقتضای طبیعت چنان طبعی است. در همین صفحات و در بخش نگاه ماه، یادداشت سریدیر مهرنامه، محمد قوچانی «فریدون سه پسر داشت» نام دارد و طرحی از نظریه «جدایی سیاست از دولت» را مطرح می‌کند و به تجربه کشورهای خاورمیانه در گذر از جمهوری نظامی به جمهوری مدنی می‌پردازد. در صفحات پرونده‌ها که عمده صفحات این شماره را به خود اختصاص داده است، پرونده‌های جامعه‌شناسی: سربز خون؟، ایران امروز: مشروطه یا جمهوری؟ در گفت‌وگو با حاتم قادری، حوزه:



خیلی گرمه. همه گرمشونه. هم گرمه، هم تاریک. صدای این بچه‌ها که گشتنه و همش گریه میکنه هم کلافمون کرده. بیچاره مادرشم، دیگه عاصی شده. این زنه که بغل دست منه هم همین جور سرشو چسبونده به سینه شوهرش و داره یه بند جیغ میزنه. شوهره هم، تو بغل گرفتندش و فقط زل زده بهش. یه تیکه از یقه پیرهنم که تنها باقیمونده پیرهن (منتی گل) آبی رنگمه، چسبیده به گوشم و داره گوشوم رو بدجوری میخارونه. گیرم که دیگه بهش عادت کردم و عادتم که نمی‌کردم کاری از دستم بر نمی‌اومد. دستام زیر بدن دو نفری که چپ و راستمن گیر کرده و حالا سال‌هاست که نه اون دو نفر قصد بلند شدن از روی دستام رو دارن و نه گوشم دست از خارش برمیداره. گردنم یه جوری چسبیده به شونه‌هام و خشک شده که هیچ راه خلاصی از شر این تیکه پارچه مزاحم چسبیده به گوشم برام وجود نداره. خیلی وقتا که دیگه حسایی لجم میگیره، خدوم میزنم به اون راه و دوباره به آخر فیلم فکر می‌کنم و اینکه بالاخره آقاهه با اون همه پولی که تو کیف قدرت بود چیکار میکنه؟ اولین باری که تو عمرم رفتم سینما، آخرین بارم شد. بعد از سه ماه کار کردن تو دُکون حبیب سیاه. بالاخره آقا دلش سوخت و علاوه بر جای خواب و سه وعده غذایی که در عوض شاگردی تو دُکه یخ فروشیش بهم می‌داد، تو تومن بهم داد که باش برم سینما. عصر گرمی بود و من بالاخره به آرزوم رسیده بودم؛ سینما، فیلمش هم قشنگ بود. توش بهروز بازی می‌کرد و من زیر تختمه، یه جایی که حبیب سیاه نبینه، چن تا عکس بهروز قایم کرده بودم. وقتی فیلم شروع شد و یه آدم معتاد درب و داغون رو پرده پیداش شد، بغل دستیم گفت: بهروزه ها! جا خوردم. این آدم هیچ شباهتی به بهروز توی عکسام نداشت. خواستم با مشت بزنم تو ذهنش. ولی به هو به خودم گفتم: دیدی؟ انقده دیر اومدی سینما که بهروزم پیر و معتاد شد. جادوی پرده بزرگ منو تو خودش غرق کرده بود. سینما خنک بود. بهو دود راه افتاد. بعد شلوغ شد و همه ریختن به هم. انقده غرق فیلم بودم که همش می‌خواستم مردم رو ساکت کنم که بفهمم بقیه فیلم چی میشه؟ زورم گرفته بود که بار اولی که اومدم سینما،



همه چی اینجوری ریخته به هم. اون از بهروز، اینم از فیلم. بعدش پرده هم آتیش گرفت و فیلم رفت رو هوا. منم ترسیدم و بالاخره از پرده سوختم، دل کندم و از رو صندلی‌م بلند شدم. گلو م مسوخت و از چشم‌اشک میومد. همه داشتن داد و بیداد میکردن. بعدش سرم گیج رفت و اقدام رو به فندلسی کم کم حس کردم بدنم داره میسوزه اما جونی نداشتم که از رو صندلی بلند شم. کسی هم کاری به کارم نداشت. همه داشتن

به در و دیوار مشت میکوبیدن و فریاد میزدن و جیغ میکشیدن و گریه میکردن. پیرهنم آتیش گرفت. تنم سوخت و موهام گر گرفتن. همش حس می‌کردم که تمام ماهیای صوری که حبیب، جمعه به جمعه توی دله، روی آتیش میبخت و ما میخوریم دارن ازم انتقام میگیرن. سرو صداها کم شده بودن. چیزی نمی‌دیدم ولی خوب صداها رو میشنیدم. هنوزم بعد از سال‌ها، صداها رو خوب میشنوم. صدای آتش و صدای گریه زبانی که یه بار میان بالای سرمون میزنن. صدای گریه زبانی که پنجشنبه‌ها میان و اول یه تیکه ریگ کوچیک میکوبن روی کاشی بالای سرمون و بعد شروع به فاتحه خوندن میکنند. صدای رعد و برق و بارونی که حتی به قطرشم این زیر به نامی‌رسه. صدای همه چیزو. بعد این همه سال، هنوز این زیر، هیچ کس، هیچ کس رو نمیشناسه. هیچ کس به جز اونایی که با هم فامیلن یا رفیقن. تازه اون بالا، حتی اون رو هم کسی نمیشناسه، و گرنه اینجا پیش ما نبودن. من که تکلیفم از همه روشن‌تره. آخه اون بیرونم جز حبیب سیاه و چن تا از مشتریای ثابتش و بچه‌های دزد ته خیابون، واسه همه غریبه غریبه بودم. بغل گوشم یه نفر هست که با دهن بسته می‌مخواد یه چیزی بهم بگه. سال‌هاست که فکر می‌کنم اون میدونه که چی شد سینما آتیش گرفت. ولی لبای آب شده و به هم چسبیدش اجازه نمیدن و اون فقط ناله میکنه. به بچه داره جیغ میزنه و شیر میخواد. توده زغال‌شده‌ای هم که چسبیده به بچه‌ها و فقط ما میدونیم مادرشه، کاری ازش بر نمیاد. یه زنی همش داره تو بغل شوهرش گریه میکنه. منم سال‌هاست که دوازده سالمه و همش گوشم میخاره و به این فکر می‌کنم که بالاخره آخر فیلم، آقاهه با پول چیکار میکنه؟

دعای روز نوزدهم ماه مبارک رمضان

اَللّهُمَّ وَفِّرْ فِيْهِ حَظِّيْ مِنْ بَرَكَاتِهِ وَسَهِّلْ سَبِيْلِيْ اِلَى خَيْرَاتِهِ وَلَا تَحْرِمْْنِيْ قَبُوْلَ حَسَنَاتِهِ يَا هَادِيَا اِلَى الْحَقِّ الْمُبِيْنِ

خدايا سرشار كن در اين ماه بهرهم را از بركات آن و هموار ساز راهم را به سوى خيرات آن و محروموم مساز از پذيرفتن حسناتش اى راهنماى بهسوى حقيقت آشكار

کاروانسرا

اندر منقبت بلاد روس

سار افرهمند

دردم از یار است و درمان روسیه باقلاو و نقل و سوهان روسیه این که گفتم هست آن بهتر ز «چین» بود منظورم از این «آن» روسیه گرچه هی با عشو‌ه‌های «مدودف» عهد را بشکست و پیمان روسیه گرچه قایم کرد هی حق و حق و تو، بر سر تحریم ایران، روسیه؛ ارتباط اما عمیق و محکم است ما چو کشیکم و بادمجان روسیه دوستان در پرده می‌گویم سخن، مشّت و دندان، پتک و سندان روسیه در سیاست‌های شل‌کن، سفت‌کن هست همچون بند تنبان روسیه درد ما را نیست درمان الغیاث! هلب می! دستی بچینان روسیه! ای پوتین! آن گیوه‌ها را وربکش یکک ما را زرد گردان روسیه! جان تو یک روز جبران می‌کنیم، گفتمت پیدا و پنهان روسیه یک وجب از کاسپین مال من و، باقی‌اش تا سبزه‌میدان، روسیه آمدی؟ جانم به قربانت بپا، مرحباً... ایولله... آخ جان روسیه!

اندیشه‌های مسی

مرد بزرگ بود و مملکت کوچک



سام محمودی سرابی
sampuraziz@aol.com

■ ۲۸ مرداد تاریخ سرکوب کششی است که چهره تهدیدآمیز بی‌قراری اقلیتی آگاه را برای جمیع اکثریت ناآگاه پیش‌انقلابی به رخ می‌کشد جالب اینکه سرانجام و البته اگر حمایت نتوانست انقلاب را در ایران سهامان دهد و کاربزمایی نییاد تر که در تگله و کشش امام خمینی (ره) وجود داشت و از فرهنگ ایرانی- اسلامی نشأت می‌گرفت همان تفکر نتوانست حوزه از این تفکر (که بعدها کاربزمایی‌مصدق را در مورد استبداد پهلوی تمام کرد. هرچند اساسا کشش و تفکر ناشی از ملی‌گرایی در ایران جز در دوره مصدق نتوانست بر رأس حاکمیت تکیه زند و البته اگر حمایت بر جمعیت حوزه از این تفکر (که بعدها به ناگزیر به ملی- مذهبی‌ها دگردیسه گشت و سرشت و سرنوشتی دیگر گونه‌یافت) حذف‌نشد شایدمی توانست ویرانی‌های رژیم استبدادی پهلوی را برای همان اکثریت ناآگاه کمرنگ‌تر کرده، استعمار را قذمی عقب‌تر بنشاند؛ چنانکه دیدیم در ۲۹ اسفند با ملی‌شدن صنعت نفت ایران این اتفاق افتاد و چه نیک ۲۸مرداد به تعبیری زاینده تفکری استبدادی و کششی مستبدپرور محسوب می‌شود.مجموعه‌عواملی که موجب بر داشته‌شدن حمایت روحانیون علی‌الخصوص آیت‌الله کاشانی از مصدق که باید از آن با عنوان «جدایی تلخ» یاد کرد،خیانت مرکزیت حزب توده به این مرد همیشه بی‌قرار و از همه بهتر لمپنیسم شعبان بی‌مخ‌ها و یوپولیسم بازار که جز به نفع خود، به هیچ فکر نکردند.

اما درس کودتای ۲۸مرداد چیست؟

اساسا چه نیازی به باخونی این تاریخ بی‌قراری ملی‌گرایانی تاآدم مصدقی وجود دارد که بعدها رهروان ناخلف و سرکشند در جبهه ملی دوم و سوم ستیز با خوشتن و ایران را آغاز کردند و سرشت تفکر مصدقی را به سرنوشت درنکات دوباره آغازیدن و چندباره زمین‌خوردن رقم زدند؟

این پرسشی است همواره در کمون و مکرر که مع الاسف مال دیرسوز نبود، فقط از آن امروز نیست، مال فردا هم نخواهد بود. مال فرداهایی است تا درباره مصدق فقط نگاه اولترالیبرال‌ها تبیین نشود و او را به ناسیونال‌سوسیالیسم متهم‌کنند؛ چنانکه دکتر موسی‌نژاد، کار داهر چنداین خواشن هم خوانشی است در عهد کثتر آرا و تاویل‌ها، اما درس گرفتن از تاریخ پختی دیگر است؛ درسی که نیازمند امکان و زمانی است که نگه به ایران فقط جنبه «بابی» به خود نگیرد و اندیشه یکسوگرانه به ایران تغییر کرد سعی در نگرش جبهه‌ای از نوع صدقثانی (تا پیش از جدایی از کاشانی) داشته باشد. طبعا در این مجال و در این حجم نمی‌توان بیش از این سخنی گفت که مصدق تکرار نشد. تکرار هم نخواهد شد! این را تاریخ به ما آموخته است و وظیفه ما اما در این مجال تنها یادکرد همان تاریخ بی‌قراری ملتی در بند استعمار استبدادپرور است و بس. شاید این هم از بازی‌های جالب‌همان تاریخ‌باشد که جایگاه رسانه، یادکرد تاریخ‌شده و اهالی تاریخ از این محمل روزمره گریزان‌اند و سر در سودای پژوهش‌های سترگ دارند تا تذکارهای تاریخی- و بالاتر تاریک-بهای محمدعلی موحد و دیگرانی که شناسان اندیشه و کشش مصدق‌اند این کمترین بخواهد درباره تکرار نشدن مصدق، پرسشی پیشاروی مخاطبان شرقی، روزنامه شرق نهد.

زیاده جسارت است